



۲۰۱۵/۱۱/۲۱

م. اسحاق نگارگر

جنگسالاران ما

نیز نعوذ بالله خدا را از کُشتن نجات داده اند!

حکایت های ملا نصرالدین غالباً بسیار زیبا و عبرت انگیز است و خوشبختانه ما در فرهنگ خویش از این حکایت



های شیرین فراوان داریم. حکایتی را که من برای تان نقل می کنم از منابع ترکیبی آذربایجانی خوانده ام که هم شیرین است و هم بسیار عبرت آموز حکایت این است که ملا طبق معمول در بساط خانه چیزی برای خوردن نداشت و در کیسه اش دیناری نبود که با آن شکم خود و خانواده اش را سیر کند و زَنَش هم هرچند مسؤلیت او را در تهیه نفقه برایش گوشزد می کرد ملا ناشنیده می گرفت و منتظر بود تا خداوند روزی رسان چیزی برایش بدون زحمت و تلاش خودش از غیب بفرستد یعنی یک ثروت کاملاً باد آورد.

روزی حوصله زَنَش سر رفت و او را از خانه بیرون فرستاد و گفت تا شام با بیست دینار پول نقد باز نگرود دروازه را به رویش باز نخواهد کرد. ملا بیچاره از صبح تا شام بیکار در کوچه ها گشت و گاه گاه زیر لب به خدا عرض حال می کرد که: "خدایا اگر تو برایم بیست دینار نفرستی و زَنَم نیز دروازه را باز نکند من شب را با شکم گرسنه در کجا خواهم خفت" شام ناوقت شد و ملا در یک ویرانه نزدیک خانه پناه بُرد.

ملا به حال زار در گوشه ویرانه نشسته بود که دیوانه ای مست مولی وارد شد و اصلاً متوجه حضور ملا در ویرانه نشد. ملا با خود گفت: "خدایا بیست دینار را نفرستادی و دل زَنَم نیز به رحم نیامد و سراغ مرا نگرفت حالا در این ویرانه نیز دیوانه ای سوته به دست را برایم فرستادی که اگر خشمش برانگیخته شود و با آن سوته بر فرق من بکوبد مرا از خلعت زندگی نیز محروم خواهد کرد.

دیوانه بدون توجه به حضور ملا در همان دهان دروازه نشست و یک قطعه موم را از توبره خود بیرون آورد و از آن مجسمه انسانی دُرُست کرد و آنرا در مقابل خود گذاشته خطاب به او گفت:

"ای حضرت آدم! این تو بودی که قدر بهشت خدا را ندانستی و خدا برایت گفت:

"گندم را مخور"

ولی تو اعتنا نکردی و در نتیجه خود را و مارا که اولاده تو بودیم از بهشت بیرون افگندی و گرفتار هزاران مشکل ساختی، اگر دیگران ترا ببخشایند من انتقام آواره گردی های خود را از تو گرفتمی استم" و آنگاه سوته را بالا بُرد و بر فرقِ آدم کوفت. باز کارش را از سر گرفت و این بار مجسمهٔ مومین را به شکل زنی زیبا ساخت و گفت:

"یا بی بی حوا! تو چرا جلو آدم را نگرفتی و او را نصیحت نکردی که خلافِ فرمان خدا عمل نکند بنا بر این تو هم مسؤول خروج آدم و نسلِ او که فرزندان تو استند استی و من انتقام خود را از تو نیز می گیرم. "باز سوته را بالا بُرد و بر فرقِ او نیز کوفت و چخپیتش کرد! اما باز مجسمهٔ مومی سوم ساخت و آنرا همانند دیو های افسانوی زشت و بدقیافه دُرست کرد و بر سرش نیز دو شاخ گذاشت و آن را پیش روی خود نهاد و گفت: "ای شیطان لعین تو با آدم بیچاره و زَنَش چه دشمنی داشتی که در بهشتِ خدا خزیدی و آدم و زنش را با حيله از جنت بیرون افگندی؟ تو نیز مسؤول استی و باید مجازات گناهی را که کرده ای ببینی." او را هم با سوته کوفت و به سرنوشت مجسمه های قبلی گرفتار کرد.

بارِ چهارم مجسمهٔ ساخت که همانند انسان بود و بال ها داشت. آنرا مقابل خود گذاشت و برایش گفت: "خدایا تو با فرشتگان مصلحت کرده بودی که برای زمین خلیفه می فرستی ولی آدم و زَنَش را در بهشت جا دادی و آنگاه شیطان را به دنبالِ شان فرستادی تا آنان را از بهشت بیرون بیفگند. مگر نمی شد قبلاً به عنوان اخطار برای شان بگویی که شیطان در جامهٔ مار می آید و شما را فریب می دهد؟

به قول ناصر خسرو: "خدایا راست گویم فتنه از توست!"

و آنگاه سوته را بالا کرد که بر فرقِ مجسمه بکوبد که ملا دفعتاً از جا برخاست و گفت: "دست نگاه دار که خدا بیست دینار قرضدار من است؛ همین که پول مرا داد تو می دانی و کارت!"

دیوانهٔ بیچاره که توقع این خروس بی وقت را نداشت، پنداشت که خدا عزرائیل را برای قبض روحش فرستاده است توبره را برجا ماند و دو پای داشت دوی دیگر قرض کرد و خود را از ویرانه بیرون افگند و پا به فرار گذاشت. ملا توبرهٔ او را واری کرد و دید که بیست نه بلکه پوره پنجد دینار که در آن روزگار سرمایهٔ بزرگ بود در توبره اش هست. توبره را برشانه افگند و رهسپارِ خانه شد و با دل استوار دروازه را تک تک کرد. زنش گفت "بیست دینار را نشان بده تا دروازه را باز کنم." ملا گفت "تو بیست دینار خواسته بودی و من اینک پنجد دینار آورده ام." زنش دروازه را باز کرد و سر و رویش را غرقِ بوسه نمود و آن وقت پرسید: "بگو این همه پول را از کجا کردی؟" ملا رندانه به سویش چشمک زد و گفت: "پُشتِ گپ نگرد خدا را از کُشتن نجات دادم و او هم به پاداشِ این خدمت برابم پنجد دینار فرستاد!!"

این حکایت را همین جا داشته باشید اما به شیوه ای که جنگسالاران ما کسبِ پول و ثروت کرده اند اینان نیز نعوذ بالله خدا را از کُشته شدن نجات داده اند. این سرمایه های باد آورد و غرور ناشی از نو به دولت رسیدگی را تماشا کنید!

یک گروه بر شهر کابل از نیروی توپ و راکت کار می‌گیرند و مردم را از خانه‌ها و دکان‌های شان فراری می‌سازند و آن وقت خانه‌ها و دکان‌های مردم را به نام مال غنیمت چور می‌کنند.

گروهی دیگر با استفاده از عین همان شیوه مردم قندز را از خانه‌ها و دکان‌های شان فراری می‌سازند و باز خانه‌ها و دکان‌های مردم را به نام غنیمت به تاراج می‌برند. این سرمایه‌های به غنیمت گرفته شده را در قاچاق مواد مخدر و دیگر تجارت‌های غیر قانونی و قاچاقی سرمایه‌گذاری می‌کنند. امروز مواد مخدر برای افغانستان به مراتب خطرناک‌تر از طالب و داعش و دیگر بلا و بتر هاست. مواد مخدر برخی از نسل جوان ما را به کلی قلع کرده و نیروی زندگی و نشاط را از آنان باز گرفته است. این نسلی که بار دوش جامعه است هیچ درد جامعه را دوا نمی‌کند. از سوی دیگر جنگ سالاران به نیروی همین گنج‌های باد آورد است که موازی به اردوی ملی نیروی اربکی و ملیشه را سازماندهی می‌کنند. این بار که امریکا علی‌رغم اراده‌ما حضور خود را تا ۲۰۱۷ تمدید کرده است باید در این تمدید هدف‌های روشن و هویدا داشته باشد. دیگر از دولتی که خود محصول مواد مخدر و قاچاق است توقعی نمی‌توان داشت اما خوشبختانه نسل جوان افغان با زبان‌های زنده دنیا آشنایی کامل دارند و می‌توانند روز مره صدها نامه به رهبران ملل متحد، سازمان‌های دفاع از حقوق بشر، رهبران کشورهای ناتو، و به طور خاص رئیس‌جمهور امریکا و دیگر مقامات مؤثر جهان بنویسند و به آنان افتابی نمایند که صلح تنها وقتی تأمین می‌شود که سرچشمه‌های مالی جنگ عملاً بخشکند.

- آیا باز هم امریکا حاضر است به اردوهای کمک کند که تنها در مخیله جنگسالاران وجود دارند؟
- آیا امریکا حاضر است باز به یک هزار و دو صد مکتب عملاً ناموجود کمک کند؟
- آیا باز هم امریکا حاضر است برای جنگ سالاران افغانستان میلیون‌ها دالر رشوت بدهد

وقتی به امریکا بگوییم که جنگ سالاران افغانستان نیز که بدون شک از حقوق بشر تخلف‌ها ورزیده‌اند و اصولاً همین ثروت‌های قارونیی شان محصول تخلفات از حقوق بشر است باید همانند جنگ افروزان بالقان و افریقا در محکمه‌هاگ محاکمه شوند و بگویند که ثروت خود را از کجا کرده‌اند و از پولی که اندوخته‌اند خسارات وارده به مردم را جبران کنند امریکا که با گرگان استخوان می‌خورد و با شبانان نوحه می‌کشد، می‌گوید ما با مسائل داخلی کشورها کار نداریم ولی چه گونه است که عساکر خود را بدون پرسش از افغان‌ها در کشورشان نگاه می‌دارد و این موضوع داخلی نیست؟ تشکیل یک حکومت بسیار ضعیف که جز حرف و پتکه‌های لفظی دیگر هیچ دستاوردی ندارد مسأله داخلی افغانستان نیست ولی محاکمه جنگ سالاران در محکمه بین‌المللی هاگ موضوع داخلی افغانستان است. جوانان می‌توانند سیل نامه‌های خود را به عالیجنابان رئیس‌جمهور و معاون اجرائی بفرستند که این بار دوام حضور امریکا باید برای افغان‌های عادی مثمر ثمر باشد و ریشه‌های اقتصادی تمویل جنگ را بخشکند و اگر اینان نمی‌توانند با جامعه جهانی همکاری کنند باید به دلیل عدم توانایی استعفاء بدهند. آری این تلقی جنگ سالاران که:

"با خدا دادگان ستیزه مکن که خدا داده را خدا داده"

عملاً باید به مبارزه طلبیده شود نه اینکه اینان هم به همان شیوه ملا نصرالدین بگویند که جهاد کردیم و نعوذ بالله خدا را از گشته شدن نجات دادیم و بدین دلیل صاحب ثروت و مکنث شدیم. وقت آن رسیده است که در افغانستان نیز از قانون دیوار ودخان حضرت عمر فاروق (رض) استفاده شود زیرا که او هم با این قانون ایده با خدا دادگان ستیزه مکن را نپذیرفته بود. من هیچ کس را به جنگ و خون ریزی دعوت نمی کنم زیرا خونی که در این سال ها در کشور ما ریخته است برای هفت پُشت ما کافی است ولی در هر جای دنیا گروپ های فشار برای اهداف مشخص ایجاد می شود اگر در افغانستان این گونه گروپ های فشار ده نفر جنگ سالار را با محکمه هاگ روبرو کنند و از آنان جبران خساره مردم را بخواهند دیگران خود به ارزش زندگی انسان که در افغانستان به صفر تقرب کرده است ملتفت می شوند و خون هموطن خود را کم تر از بهای گاه ماش نمی دانند. محکمه بین المللی هاگ گذشته جنگ سالاران ما را که برای همه مردم معلوم است برای شان مطرح کند و فقط همین قدر بپرسد که این ثروت را از کجا کردید و در یک مورد رؤسای جمهور امریکا و سی. آی. ای. را نیز از یاد نبرد که برای کدام هدف ها به جنگ سالاران رشوه های گزاف داده اند. زیرا در فرهنگ اسلام رشوت گیرنده و رشوت دهنده هر دو مسؤولیت دارند.

آری این بار حضور امریکا جنگ افغانستان را باید به پایان برساند و امریکا به قول مزاری ها این بار از بهانه های شوله شد و پوله شد نباید استفاده کند. فاعتبروا یا اولی الابصار.

برمنگهم: دوشنبه ۱۹ اکتوبر ۲۰۱۵

